

شرایط کار و زیست نسل اول کارگران ایران

تنظیم: خسرو غلامی

جامعه ایران، از دوران صفویه و پس از آن کم و بیش با تمدن بورژوازی غرب و دستاورد های مادی و معنوی آن کم کم آشنا شد و در این جا و آن جا این سرزمین، با بافته ها و یافته های آنان که عمدتاً از طریق بازرگانان آن دیار وارد جامعه می شد، آگاهی می یافت.

از میانه ی سده ی سیزدهم خورشیدی، نخستین جلوه های روابط سرمایه دارانه در ایران شکل گرفت و با گسترش آن، فروپاشی نهاد های ماقبل این دوران و زایش نهاد های مدرن را به ارمغان آورد. دگرگونی های وسیع در ساخت جامعه ی ایران، گسترش و رواج شهرنشینی، شکل گیری طبقات اجتماعی جدید، رواج دیوان سالاری و... جامعه ی به ظاهر همگون ایران را دست خوش تحولات بنیادین کرد و بر بستری این چنین، لرزش های سختی را تجربه می کرد. در این دوران، اقتصاد جامعه که عمدتاً، اقتصادی خود بسنده و افزون از هر چیز بر بنیان اصناف، پیشه وران و صنعت گران خرده پا و سنتی شکل گرفته بود با چالش های اساسی مواجه شد.

بر بستر چنین روند اقتصادی و اجتماعی، طبقه کارگر ایران شکل می گیرد. برای شناخت بیشتر و چگونگی پیدایش و سیر مبارزات این طبقه، بدون تردید باید به سراغ شرایط اجتماعی و اقتصادی و سیاسی آن دوران رفت؛ که بررسی جامع آن در این نوشته نمی گنجد. اما شرایط کار و زندگی نسل اول کارگران ایران، موضوعی است که در ادامه برای آشنایی خوانندگان، به آن پرداخته می شود:

خان خانان در رساله ی سیاسی منتشر نشده ی خود که در ۱۲۷۵ خورشیدی به نگارش در آورد، درباره ی کارگران می نویسد: "جماعت کارگر طایفه ی بزرگی از اهل مملکت هستند و در واقع عاجزتر از هر طایفه ی دیگر" زیرا در صورت قدرت کار (زمانی که توانایی کارکردن دارند) روزگار به عسرت می گذرانند و در پی هم بیچاره می مانند. گاه هم "منشاء فتنه و فساد" می گردند...

نسل اول کارگران ایران فقط بی حقوق نبودند، بلکه ساختار اقتصادی و بافت ذهنی و فرهنگی جامعه چنین بود که آن ها اساساً نمی توانستند تصویری از حقوق اجتماعی خود داشته باشند. در جامعه ی آن دوره - نظام ضعیف کشی که بر آن ایدئولوژی شاهان خودکامه، سرکردگان عشایر، خان ها، اشراف و سایه ی میرغضبان و تفنگ چیان آنان سیطره داشت - کارگر جایگاهی نداشت؛ با همان چشمی به او نگاه می کردند که به رعیت می نگریستند. به طور کلی منشاء اجتماعی کارگران ایران از سه گروه اصلی زیر تشکیل می شد:

۱- دهقانانی که در اثر فقر و فلاکت ناگزیر به ترک روستاهای شان شده بودند. این ها غالباً هیچ گونه تجربه کار صنعتی و یا همکاری جمعی در کارگاه های تولیدی نداشتند.

۲- توده های فقیر شهری که به حاشیه ی جامعه رانده شده بودند. عده ای از شاهدان عینی گزارش داده اند که در دوره ی مورد نظر، خیابان ها و بازارهای شهرها آکنده از توده های بیکار و بینوا بوده است.

۳- کسانی که قبلاً در صنایع پیشه‌وری و دستی شاغل بودند، اما به سبب ورشکسته شدن آن صنایع ناچار نیروی کار خویش را می‌فروختند. این‌ها جزو بخش نسبتاً ماهر کارگران به حساب می‌آمدند و صاحب تجربیاتی نیز از محیط‌های کار شهری - و بخشاً کار در کارگاه‌های نسبتاً بزرگ پیشه‌وری- بودند.

گروهی از کارگران درون کارگاه‌ها (و یا تحت فرمان) کارفرمایانی کار می‌کردند که قبلاً ارباب (زمین‌دار) و یا تاجر بودند. این کارفرمایان با همان زمین‌های فکری ماقبل سرمایه‌داری به کارگر و تولید صنعتی می‌نگریستند. از یک سو نگاه آن‌ها به "عمله‌جات" همان نگاه ارباب بود به رعیت. از نظر آن‌ها کارگران رعایای بی‌حقوقی بودند که باید با خشن‌ترین روش‌ها وادار می‌شدند که سخت‌تر کار کنند. در کارگاه ضرب و شتم و شکنجه کارگران، توهین‌های سخیف و تحقیر رایج بود. خود سری و زورگویی صاحب‌کاران را هیچ قانونی محدود نمی‌کرد. در واقع قانونی وجود نداشت. حتی سال‌ها پس از مشروطیت و در مجلس چهارم شورای ملی، وکلایی که خود را نماینده‌ی مردم می‌دانستند، رغبتی برای تعیین روابط کارگر و کارفرما از خود نشان ندادند. این صدا در "خانه‌ی ملت" شنیده شد که در ایران اصلاً کارگری نداریم که بخواهیم مناسبات او را با کارفرما تنظیم کنیم.

شرایط کارگران مؤسسات صنعتی‌ای هم که تحت نظارت کارفرمایان اروپایی کار می‌کردند، چندان بهتر نبود. این دسته از کارفرمایان که دولت‌های خود را صاحب اختیار شاهان و حکام ایران می‌دانستند، طبعاً هیچ‌گونه ارزشی برای "عمله و فعله" ایرانی قایل نبودند. اگر تاجر سرمایه‌دار قوانین درون کارگاهش را خود وضع می‌کرد، شرکت نفت انگلیس و ایران مقررات همه مناطق نفت‌خیز تحت سلطه‌اش را تعیین می‌نمود و می‌توان گفت در منطقه حکومت می‌کرد. هتک حرمت کارگران و خانواده‌های آن‌ها گاهی اشکال غیر قابل‌تحمیلی به خود می‌گرفت که بیش‌تر ماهیت غیر انسانی استعمارگران انگلیسی را نشان می‌داد.

یوسف افتخاری صحنه‌های دل‌گدازي را از حمل تفاله‌های نفت توسط زنان و تحقیر آنان از جانب انگلیسی‌های "متمدن" توصیف می‌کند: "استفاده زنان کارگر از تفاله نفت منظره‌ی اسف‌انگیزی داشت. زنان کارگر پیت‌های نفت را با آن مایه‌ی سیاه که معروف به تفاله‌ی نفت بود پر کرده و روی سر گذاشته برای پختن نان و سیر کردن بچه‌های صغیر و لخت و گرسنه‌ی خود به طرف اتاق‌های بوریايي روانه می‌شدند. پوشاک آن‌ها عبارت از یک پیراهن بلند و پاره پاره بود که قسمت کمی از بدن را مستور می‌کرد. مایه‌ی سیاهی که روی سر گذاشته بودند در اثر حرکت به صورت آن‌ها ریخته تمام اعضای بدن‌شان را آلوده می‌کرد. انگلیسی‌ها با زن‌های شیک‌پوش خود جلوی زنان ستم‌دیده و صاحب‌اصلي ثروت و نفت را گرفته از مناظر رقت‌بار آن‌ها عکس‌برداری می‌کردند. عکس‌هایی که انگلیسی‌ها از زنان و کارگران بر می‌داشتند منظره‌ی رقت‌انگیزی داشت. عکس اسکلت‌های نفت‌آلود و متحرک، هر بیننده را متأثر و متألم می‌کرد. متأسفانه این مناظر آلم‌آور اسباب تفریح و سرگرمی و خنده‌ی زنان و مردان انگلیسی‌های مأمور حوزه نفتی خوزستان شده بود... در موقع عکس‌برداری خنده و تفریح و مسخره‌ی انگلیسی‌ها در نظر زنان و مردان کارگر به مراتب زشت‌تر و مسخره‌ی انگلیسی‌ها

در نظر زنان و مردان کارگر به مراتب زشت تر و بدتر و ناگوارتر از برهنگی و گرسنگی و بدبختی های دیگر بود." شکرالله مانی، کارگر پارچه باف و منشی "شورای مرکزی اتحادیه های کارگری ایران" که قبلاً خود کارفرما و دارای سه دستگاه پارچه بافی" بوده، از جمله افرادی است که می تواند وضع ناگوار کارگران آن زمان را به تصویر بکشد. او می نویسد: "با آن که خودم از کارگران هنرمند و در صنعت نساجی از استادان درجه اول به شمار می آمدم، در چنگ کسانی اسیر شدم که کم ترین اطلاعی از فن بافندگی نداشتند... کوتاه سخن، بیش از دو سال زیر دست این مردان نالایق خودپسند جان کندم. اکثر شب ها بی نان و گاهی سد جوعی داشتم. سایر کارگران پارچه باف تهران هم حال شان بهتر از من نبود، بلکه زندگانی بعضی از آن ها خیلی سخت تر از من می گذشت. تمام کارگران پارچه باف تهران که قریب یک هزار نفر بودند، مانند گدایان زندگی می کردند. هیچ یکی دارای زن یا خانه و لوازم زندگی نبودند. مسکن آن ها منحصر به گوشه ی کارخانه ها یعنی طویله های خروبه و شترخانه های گوشه کاروان سراها بود."

مدت کار روزانه

ساعت کار روزانه ی کارگران شرکت نفت انگلیس و ایران، در گرمای طاقت فرسا که بعضاً تا ۵۰ درجه می رسد، ۱۰ ساعت بود. در مؤسسه ی شیلات شمال که ۴۰۰۰ کارگر در استخدام داشت، ساعات کار از ۶ بامداد تا ۷ بعدازظهر بود. طی این مدت کارگران تنها یک ساعت استراحت برای صرف صبحانه و ناهار داشتند. در مواقعی که صید ماهی زیاد می شد کار تا ساعت ۱۱ شب و حتی تا نیمه شب ادامه داشت. در چنین حالی مبلغی به عنوان اضافه کار به کارگران پرداخت می شد. در صنایع دستی و سنتی که بخش بزرگی از کارگران در آن ها شاغل بودند، ساعات کار از باز شدن بازار تا زمان بسته شدن آن، یعنی حدود ۱۲ ساعت استمرار داشت. در سال ۱۳۰۲ در کارگاه های قالی بافی همدان ساعت کار در تابستان از ۵ بامداد آغاز می شد و با یک تنفس دو ساعته تا شش بعدازظهر ادامه داشت؛ با این حساب طول روزانه کار به ۱۱ ساعت می رسید. زمان متوسط کار روزانه، در صنایع نساجی ۱۰ ساعت و در کارخانجات پنبه پاک کنی ۱۱ تا ۱۴ ساعت بود.

دستمزد

از لحاظ تاریخی سیستم دستمزد در ایران در شرایطی شکل گرفت که بیکاران شهری و روستایی فراوان بودند؛ عرضه ی نیروی کار بالا و تقاضا برای آن پایین بود. تحت چنین شرایطی مزد کارگران نمی توانست به اندازه ای باشد که از پس مخارج زندگی برآید. به طور کلی پرداخت دستمزد در صنایع کارخانه ای ایران به سه گونه بود: کارمزد (قطعه کاری)، روزمزد و ماهیانه. در صنایع نساجی پرداخت ها به طور عمده بر پایه ی سیستم کارمزد و به ازاء مقدار مشخص محصولی که کارگر تولید می کرد، صورت می گرفت. کارمزد بدترین نوع بهره کشی از نیروی کار است.

بر اساس سیستم کارمزد "مزد بافندگی از ذرعی ده شاهی تا هفت صد دینار به پول آن روزی بود. یک نفر کارگر با آن که شب ها هم کار می کرد بیش تر از ۵-۶ ذرع نمی توانست ببافد لذا اجرتش از ۳-۴ قران تجاوز نمی کرد و این مبلغ برای خرج روزانه هم کافی نبود. هیچ یک از کارگران قادر نبودند لباس یا کفش و کلاهی برای خود

تهیه نمایند. بافندگان یزد که پارچه های ابریشمی می بافتند، روزی ۱/۵ تا ۲ ذرع جنس تولید می کردند و برای هر ذرع ۱۵ شاهی مزد می گرفتند.

درکارخانه های قندودر بخش کارهای ساختمانی معمولاً پرداخت ها به صورت روزمزد بود. طبق مدارک سال ۱۲۷۶ شمسی کارگران بومی در ساختمان راه شوسه انزلی- قزوین روزی دو قران مزد می گرفتند و کسانی که از الاغ خود برای بار کشی نیز استفاده می کردند سه قران می گرفتند. در مؤسسات شرکت نفت و ایران، استخدام کارگر به دو طریق صورت می گرفت: رسمی و پیمانی! این شرکت به کارگران رسمی خواه به صورت ماهیانه یا هفتگی دست مزد می پرداخت. مزد ماهیانه ی کارگر ایرانی شرکت نفت را از ۹ تومان (کارگر ساده) تا ۳۵ تومان (کارگر متخصص) می داند و می نویسد که در همان زمان دست مزد کارگر عراقی و هندی از ۳۵ تا ۱۰۰ تومان بوده است.

کارگر پیمانی که در آن زمان آن ها را "کارگر قرضی" می نامیدند، توسط سرکردگان عشایر و ایلات یا مردانی که با کارگزی شرکت نفت روابطی داشتند، استخدام می شدند. شرکت، رسماً در قبال "کارگران قرضی" تعهدی نداشت و پیمان کاران طرف حساب آن ها بودند. شرکت نفت، طبق قرارداد تعیین شده، مبلغی به پیمان کاران می پرداخت و آن ها با کسر نمودن جزیی از آن پول، مابقی را به عنوان دست مزد به "کارگران قرضی" می پرداختند.

در مؤسسه شیلات شمال کارگران ایرانی به صورت کارمزد و یا روزمزد استخدام می شدند. مبنای محاسبه ی کارمزد به عمل آوردن هزار عدد ماهی بود. مؤسسه بابت این میزان ۷ تومان حق الزحمه می پرداخت. کارگران روزمزد به طور متوسط روزی دو قران می گرفتند. در مؤسسات چوب بری گیلان در ۱۲۹۲ خورشیدی کارگران روسی ۱۰ قران و کارگران بومی بین ۳ تا ۵ قران دریافت می کردند. در کارخانه ابریشم کشی امین الضرب در رشت، در اوایل دهه ی ۱۲۸۰ خورشیدی، دست مزد کارگران مرد بین ۳۰ شاهی تا ۳ قران بود. زنان که اکثریت نیروی کار کارخانه ها را تشکیل می دادند از ۱۰ تا ۱۵ شاهی می گرفتند. مزد پسر و دختر بچه ها فقط ۱۰ شاهی پول مس بود که برابر با ۷ شاهی پول نقره می شد.

در معادن استخدام کارگران به گونه ی مقاطعه کاری (کارمزدی) بود. مثلاً در معادن گوگرد سمنان در سال های ۱۲۹۵-۱۲۹۴ به ۱۱ نفر کارگر در مقابل سه خروار سنگ معدن که از آن ها یک خروار گوگرد استخراج می کردند، ۳۵ قران می پرداختند. این کار یک روز طول می کشید. بنابراین می توان دست مزد روزانه ی یک کارگر معدن را سه قران تخمین زد. در سیستان و شرق ایران، کارگرانی که قنات می کنند و یا لایروبی می کردند، روزانه فقط یک قران می گرفتند. طی سال های ۱۲۹۶-۱۲۸۰ در این نواحی، صنعت گران روزی دو قران مزد می گرفتند.

نحوه پرداخت دست مزد در بخش های مختلف صنایع دستی، به ویژه مهم ترین آن ها یعنی قالی بافی، معمولاً بر اساس سیستم کارمزدی بود و میزان آن براساس تعداد گره هایی بود که زده می شد. همین باعث می شد که کارگر مجبور باشد در زمانی طولانی تر و با سرعت بیش تر کار کند. میانگین دست مزد در قالی بافی های کرمان، برای کارگر یک قران، سرکارگر ۱/۵ قران و استادکار بین ۲ تا ۴ قران بود. میزان دست مزد ها در نواحی و صنایع مختلف یک سان

نبود. در شیلات شمال و مؤسسات چوب بري گیلان دست مزد ها بالاتر بود . هم چنین در نقاطی که اهالی فقیر بودند و اقتصاد رونقی نداشت مزد کارگران کمتر بود؛ مانند دست مزد های پایین در شرق ایران نسبت به گیلان که از رونق اقتصادی بر خوردار بود . موضوع دیگری که در میزان دست مزد ها تاثیر داشت، دائمی یا موقتی بودن روند تولید بود. مثلاً" در صنعت پنبه که فصل کار نه يك سال بلکه بين ۴ تا ۵ ماه استمرار داشت، میزان دست مزد کم تر بود . در این صنایع اکثراً" دهقانانی شاغل بودند که در کنار زراعت، کار آن ها در کارخانه به مثابه درآمد کمی محسوب می شد. وجود خیل عظیم دهقانان بیکار، به صاحبان صنایع پنبه پاك کني فرصت می داد تا دست مزد را از سطحی که در صنایع عمده ي کارخانه اي کشور معمول بود پایین تر نگهدارند.

دست مردها نسبت به خارج

با توجه به مطالب بالا، اگر بخواهیم با خوش بینی هم درباره ي مقدار دریافتی کارگران داوری کنیم، متوسط دستمزد های آن زمان از روزي ۲/۵ قران بیشتر نبوده است . عبدالله یف تخمین می زند که متوسط دست مزد کارگران ایران در اوایل سده ي بیستم يك قران بوده است. اما اگر دست بالا بگیریم و میزان دست مردها را همان ۲/۵ قران تخمین بزنیم، باز هم این کمیت معین پول برای تامین ضروریات زندگی به هیچ وجه کافی نبود.

قیمت برخی از مواد خوراکی اساسی در اوایل سده ي بیستم میلادی به شرح زیر بوده است: (قیمت ها بر اساس يك من تبریز) نان ۲ قران ، گوشت گوسفندی ۴ قران، روغن گاوي ۱۴ قران ، برنج ۲/۳ قران، کله قند ۵/۴ قران.

عبدالله یف براساس آمار بالا برآورد می کند که:" اگر متوسط افرادخانوار کارگری را ۴ نفر حساب کنیم، حداقل نیاز های روزانه او از این قرار بود: نان ۲ کیلو ، گوشت گوسفند نیم کیلو، روغن ۱۰۰ گرم ، برنج نیم کیلو، قند ۲۰۰ گرم که قیمت آنها ۳/۵ قران می شد." کارگر زندگی فقیرانه اي داشت. همان گونه که ملاحظه می شود در برآورد بالا هزینه های لباس ، کفش ، سوخت، روشنایی، اجاره منزل ، تنباکو، چاي و نیز مخارج دارو و درمان منظور نشده است.

شرایط کار و بهداشت

هیچ قانونی برای رعایت شرایط بهداشتی وجود نداشت. به همین دلیل صاحبان کارگاه ها که فقط به فکر صرفه جویی بودند، کوچکترین تدارکی برای ایمنی و سلامت شغلی کارگران نمی دیدند در یکی از مدارک بایگانی شده دولتی شرایط کارگران بافنده که غالباً" زن و دختر بودند، بدین گونه شرح داده شده است: آن ها تمام روز نشسته، روی دستگاه بافندگی خم شده و در زیر زمین ها و انبار های نیمه تاریک و کثیف مشغول هستند. این وضع نشستن و قوز کردن، باعث تغییر حالت اندام بدن کارگران می شد . کارگران دختر در کرمان بیشتر به جمود مفصل در قسمت تحتانی شکم مبتلا بودند . بیشتر اینان پس از آبستنی در هنگام زایمان جان می سپردند.

در جای دیگر پیرامون محل کار کفشان می خوانیم: "کارگاه های این کفاش ها را حجره می گفتند که عبارت بود از دخمه های نور تاریک و بیغوله های متروک در کاروانسرا ها و دکاکین مخروبه به گوشه و کنار تا کرایه کمتر داشته باشند. این حجرات قبل از این جزء طویله های کاروانسرا های زمان اسب و الاغ بودند که حمل و نقل

بار و مال التجاره مي کردند که پس از آن بلااستفاده مانده و زباله داني لانه ي سگ و موش و حشرات و سپس حجره ي کفش دوز شده بود. اماکني در چند پله پايين تر از زمين، بدون نور و هوا با ديوارهايي مخروبه تا زير سقف مرطوب آب چکان مملو از حشرات و زمين خاكي... که در هر يك از آن ها دو سه دسته کارگر مشغول به کار مي شدند."

کارگران راه سازي که در فضاي آزاد کار مي کردند و مستقيماً تحت تاثير تغييرات جوي قرار داشتند، به سرعت قرباني امراض مي شدند. در اسناد مربوط به راه سازي انزلي- تهران که تحت نظارت کارفرماي روسي بود، آمده است که در ظرف سه سال بيش از ۲۰۰ نفر از کساني که در راه شوسه کار مي کردند از تب و لرز تلف شدند .

در هر دو نوع صنايع (کارخانجات مدرن و کارگاه ها) اگر در حين کار حادثه اي رخ مي داد و کارگر صدمه مي ديد، کارفرمايان از پرداخت هزينه درمان سر باز مي زدند. در زمان بيماري کارگر نيز قاعده به همين منوال بود . کارفرمايان حتي به کارگري که به دليل بيماري نمي توانست سر کار خود حاضر شود مزد نمي پرداختند. کارگراني که در حين انجام کار صدمه ديده و ناقص العضو مي شدند، بدون دريافت ديناري از بابت خسارت از کار برکنار شده غالباً مجبور به تکدي مي شدند . در صورتي که کارگر حادثه ديده جان مي سپرد، به ندرت تاواني به بستگانش پرداخت مي گرديد.

در شرکت نفت مقررات شديد انضباطي و سخت گيري رايج بود. کارگران حق نداشتند با عمال انگليسي شرکت با صدای بلند حرف بزنند. کارگري که دير سر کار مي رسيد، از کار معلق مي شد. در صورت کوچکترين نارضايتي، کارفرما مي توانست چند روز کارگاه را از کار معلق کند. ضرب و شتم کارگران هم امري متداول است . به دفعات اتفاق افتاده بود که انگليسي ها کارگري را به ضرب مشت و لگد کشته اند. در کارگاه هايي که کارفرمايان ايراني دايير کرده بودند ، گاهي چوب و فلک هم بکار مي رفت.

عدم امنيت شغلي

مصيبت بزرگي که کارگران همواره با آن روبرو بودند، خطر بیکار شدن بود. عدم امنيت شغلي دلایل گوناگوني داشت. در برخي از رشته هاي صنعتي در ماه هاي معيني در سال نياز بيشتري به نيروي کار وجود داشت و به همين جهت کارفرمايان براي آن مدت معين کارگراني به طور موقت استخدام مي کردند. مثلاً " کارخانه بلژيکي قند کهريزک در فصل برداشت نيشکر که دو ماه به طول مي انجاميد، تا ۳۰۰ نفر را استخدام مي کرد. در مؤسسه ي شيلات نيز کارگران به گونه ي فصلي و موسمي به کار گرفته مي شدند. برخي از کارخانه ها و کارگاه هاي بومي نيز که نمي توانستند با سرمايه هاي خارجي رقابت کنند، پس از مدت کوتاهي ورشکست مي شدند و به ناچار کارگران شان نيز به خيابان پرتاب مي شدند. از سوي ديگر ، کارفرمايان براي منضبط کردن کارگران و خلاص شدن از "عناصر مزاحم" ترجيح مي دادند کارگران را به طور موقت استخدام کنند. صاحب کاران هر زمان اراده مي نمودند کارگران را اخراج مي کردند و هيچ قانوني و مقرراتي نيز براي حمايت از کارگران وجود نداشت. در شرکت نفت انگليس و ايران " هر آن که مستر ها اراده مي کردند مي توانستند کارگران را اخراج کرده و در صورت گستاخي (يعني دفاع از حقوق

خود) وسیله ی حبس و تبعید شان را نیز فراهم نمایند. " در کشاورزی و باغ داری کارگران به صورت روزمزد و برای انجام کارهای معینی استخدام و دوباره بیکار می شدند.

کار کودکان

کار کودکان در مزارع، کارگاه ها، دکان ها و باربری امری طبیعی و رایج و در افکار عمومی نیز از مشروعیت برخوردار بود. کارگران خردسال آسیب پذیرترین و بی حقوق ترین بخش نیروی کار بودند. دستمزد ناچیزی می گرفتند. قدرت دفاع از خود و جرأت اعتراض کردن نداشتند. به همین جهت برای کارفرمایان "بی دردسر" بودند.

پاولویچ و ایرانسکی می نویسند: "از اطفال در زیر زمین های مرطوب و تاریک تحت شرایط بهداشتی فوق العاده مدهشی در زمستان روزانه ۹ و در تابستان ۱۰ ساعت کار می کشند. مزد روزانه اینان در حدود ۴ شاهی و ناهار نیز به عهده خودشان است. غالباً صاحبان کارخانه ها پدران اطفال را متهم می کنند که در تغذیه اطفالشان سهل انگاری نموده و بدین ترتیب نمی توانند از آنان کار لازم را بکشند.

از جمله کارگاه های که در آن ها کودکان تحت استثمار وحشیانه قرار داشتند، قالی بافی های کرمان بود. در این جا بچه های شش ساله تحت شرایط طاقت فرسایی به کار گرفته می شدند. این وضع شامل کودکان و زنان در قالی بافی های سراسر کشور نیز می شد. سلطانزاده حق داشت، هنگامی که نوشت: "استثمار در کارگاه های قالی بافی که کارفرمایان به معنای واقعی کلمه عرق زنان و کودکان را در می آورند، وحشتناک است... این استثمار بی رحمانه تنها منحصر به کرمان نبود بلکه در خراسان، کاشان، آذربایجان، سلطان آباد (اراک)، فارس و همه جا و هر جا که قالی بافی دایر است چنین استثماري وجود دارد... خوراک معمولی آنان (زنان و کودکان قالی باف) فقط نان و آب است و اگر گرانی یا قحطی شروع شود، مرگ و میر در میان آنان به سرعت برق آسا افزایش می یابد. چنین است نحوه تولید آن قالی های نفیس و زیبایی که در ایران و خارجه زینت بخش بهترین کاخ ها و سالن های بورژواهاست."

منبع : شوق یک خیز بلند

نویسندگان : جلیل محمودی _ ناصر سعیدی

۱۳۸۵/۱۲/۲۰